

رویکرد نحات در توسعه و توضیح معانی حروف جاژه

سید محمد حسین محمودی^۱

چکیده

نیابت معانی حروف جر از همدیگر بحثی جنجالی در تاریخ نحو عربی بوده است و می‌باشد. بر این اساس نحات دارای رویکردهای تیسیری و یا توضیحی در باره این معانی شده‌اند. برای بررسی دقیق نظرات اساسی و محوری و جزئیات لازم در این مقاله جمع آوری شده تا بتوان ابتداءً مواضع دعوا را به درستی مشخص کرد. سپس به کنکاش در میان آن‌ها پرداخت تا روشی که مورد قبول باشد را بتوان یافت. در نهایت این مقال بررسی بیشتری انجام شد تا اجزاء این روش به ترتیب قرار گیرند و اجزائی که در مواضع نحات اشاره نشده بود برای کامل کردن مراحل به آن اضافه شود. آنچه در پایان بدان رسیدیم بهترین رویکرد منظم در باب معنی‌گذاری حروف جاژه از نگاه ما بوده است.

واژگان کلیدی: نیابت، کوفه، بصره، معانی حروف



مقدمه

نقش بی‌بدیل حروف در زبان عربی بر هیچ‌آشنایی پوشیده نیست. حروفی که معانی را به هم متصل می‌کنند. مخصوصاً حروف جاره با اثرگذاری مخصوصشان. هر اثرگذاری اعرابی ریشه در لایه‌های معنایی دارد. وقتی حرفی عمل می‌کند در حال ایجاد یک ارتباط معناییست. پس قطعاً هر لفظ حرف گونه که دیده شود معنایی نیز از آن فهم می‌شود. اما اینکه معنای آن بایست فقط یک معنا باشد یا قابلیت پذیرفتن معانی متعدد دارد بحثی است که نیاز به تتبع در میان سماع اولاً و ثانیاً نظرات نحّات دارد. بحث دیگر که از همین موضع ناشی می‌شود این است که این معانی که در هر حرفی وجود دارد آیا می‌تواند از هم دیگر نیابت کند یا خیر.

در این خصوص آنچه که در نحو شهرت یافته است این است که بصریون معتقد به رویکردی تضییقی در بحث معانی حروف هستند و در آن سوی میدان کوفیون پرچمدار رویکرد تیسیری و توسعه‌ای هستند و نظراتی هم به متاخرین نسبت داده شده است. از نحّات معاصر نیز نظراتی چه بسا نوپدید بیان شده است.

و اما پیشینه این مبحث: یکی از معروف‌ترین نحوی‌هایی که به این بحث پرداخته است ولو اندک ابن هشام انصاری در کتاب مغنی اللیب است. او در کتابش مذهب کوفه و بصره را منشأ اختلاف می‌داند. اما قبل از او نیز افرادی مثل ابن جنی در خصائص خود این بحث را باز کرده بودند. و بعد از او هم این بحث رایج بوده تا جایی که کتاب‌های معانی النحو سامرایی، نحو وافی عباس حسن و التحقیق فی کلمات القرآن الکریم مرحوم مصطفوی و خیلی کتاب‌های دیگر به آن اشاره کرده‌اند. و بعضاً در پی نتیجه‌گیری‌هایی بر آمده‌اند.

در باره پیشینه مقالات هم مقالات خوبی نوشته شده است که تعداد آن‌ها خیلی کم و نادر نیست. مقالاتی که کارهای خوبی ارائه داده‌اند. مخصوصاً در بحث بررسی جزئی‌تر نظرات کوفه و بصره همچنین بررسی و رد یا تایید نظرات نحّات در این باب نیابت یا عدم آن کارهای موثری ارائه داده‌اند.

منطق حاکم بر مقاله حاضر شامل شروعی با بیان مقصود از حروف جاره است، سپس بررسی کلی نظرات دو گروه اصلی بصره و کوفه از بین نحّات در باب نیابت و معانی حروف و مخالفت‌ها و اختلاف هاست. و بعد بمناسبت مطرح شدن بحث تضمین توسط بصریون،



فصلی را به توضیح و کنکاشی کوتاه در تضمین اختصاص داده‌ایم. آنگاه پرداخت به بررسی جزئی‌تر نظرات نحات بصره و کوفه و همچنین واریسی بقیه نظرات مهم‌تر از بین دیگر نحات مد نظر قرار گرفته. و در نهایت نتیجه‌گیری مباحث مطرح شده توسط نویسنده.

انواع حروف در زبان عربی

در زبان عربی حروف به دو دسته تقسیم می‌شوند: حروف معانی و حروف مبانی؛ حروف مبانی همان حروف الفبا هستند. و حروف معانی آن دسته‌ای است که معنی دارد ولو اینکه باید در کنار اسم یا فعل باشد تا معنی دهد.

حروف معانی به سه دسته کلی تقسیم می‌شوند:

الف) حروف جاره: حروفی که عملشان عمل جر است. مثال: (فی، من، علی)

و ما در این مقاله با این دسته از حروف کار داریم.

ب) حروف ناصبه: حروفی که عمل نصبی دارند. مثال: (آن، کی)

ج) حروف جازمه: حروفی که جزم می‌دهند. مثال: (إن)

بررسی و مقایسه نظرات کلی نحات در معنای حروف جاره

آنچه را که قطعی و اجماعی بین نحات می‌توان یافت این است که حروف جر باید حتما دارای معنایی باشند. که آن معنای اصلی است.

در همین موضع یک مساله اختلافی این است که معنای موضوع له فقط یکی باید باشد؟ یا بیشتر هم می‌شود؟ اما ما فعلا با این مطلب کاری نداریم؛ مهم برای ما مرحله بعد از موضوع له است.

اختلاف نظر از این جا آغاز می‌شود که اگر حرفی دیده شود و معنایی که از آن به ذهن منتقل می‌شود هیچیک از معانی موضوع له آن نباشد و به معنای موضوع له حرفی دیگر نزدیک باشد چه باید کرد؟ آیا می‌توان گفت این حرف از حرف دیگری در معنایش نیابت کرده است؟ می‌توان گفت مشهور در کلام نحات این است که طبق نظر نحات بصره نیابت در حروف به صورت قیاسی نداریم. ولی نحات کوفه این رأی جواز به نیابت در حروف را بصورت قیاسی جایز می‌دانند و در موضع مذکور این راه را می‌روند. مخصوصا کلام ابن هشام انصاری در



کتاب مغنی اللیب (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۱) درباره فرق بین نظر کوفه و بصره همین معنی را افاده می‌کند.

اساس رویکرد نحات کوفه در نحو عربی: راه نیابت حروف راهی است که بیشتر با رویکرد کلی نحات کوفه متناسب است؛ رویکرد کلی آن‌ها تیسیر و آسان‌گیری در سماع است. یعنی هر چه در سماع می‌آید ولو کم یا ضعیف باشد به آن بها می‌دهد و یک قسم مجزاً حساب می‌کند. و این نیابت هم در واقع گستردگی و تیسیر در معنای حروف است.

اساس رویکرد نحات بصره در نحو عربی: بصره رویکرد قیاس محوری دارد؛ یعنی سعی می‌کند سماع‌های گوناگون و دور و نزدیک را حول یک محور قاعده مند جمع کند؛ لذا طبیعتش این طور است که مانع از گستردگی معانی حروف شود. و به عبارت دیگر تضییق و تنگ‌گیری به خرج می‌دهد.

نظر بصره در نیابت حروف (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۱): آنچه که به طیف بصریون منسوب گشته است ابتداءً منع نیابت‌گیری برای معانی حروف است. یعنی وقتی با استعمالی مواجه شوند که ظاهر معنایش متفاوت از معانی اصلی آن حرف و شبیه به معنای اصلی یک حرف دیگر است قائل به نیابت از معنی حرف دیگر نمی‌شوند. بلکه در مرحله اول به سراغ تأویلی می‌روند که به قول ابن هشام لفظ بتواند آن را قبول و تحمل کند. یا به عبارت دیگر «تأویل عرفی بی‌تکلف به نحو ظهوری». به عنوان مثال: در آیه «وَأَصْلَبْتَكُمْ فِي جُدُوعِ النَّحْلِ» می‌گویند صلیب کشیدن درون تنه درخت که امکان ندارد. چون مصلوب را روی چیزی به صلیب می‌کشند. ولی اگر کمی دقت کنیم می‌بینیم که استفاده از «فی» به جای «علی» می‌تواند یک سری ظرافت‌های معنایی را برساند که آنقدر این مصلوب بر تنه درخت غالب شده است که تشبیه به آنچه داخل تنه باشد شده است. اما اگر موضعی بود که با این روش تاویل حل نمی‌شد مرحله دوم آغاز می‌شود که «تضمین» است. یعنی اینکه بگویند معنای فعلی در فعل دیگر اشراب داده شده است یعنی این معنی در آن هم داخل شده. به قرینه اینکه حرف جر فعل مشرب همراه فعل مشرب فیه استعمال شده است. مثلاً «نَصْرَنَا مِنْ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا» از آنجایی که نصر ینصر همراه علی استفاده می‌شود ولی اینجا با من آمده است و همچنین از سیاق معنایی متوجه می‌شویم که منظور این بوده است نصرنا علی القوم الذین کذبوا و نجیناه منهم. و در نهایت



یعنی مرحله سوم اگر این راهکارها نیز جوابگو نبود این گروه از نحوات هم قبول می‌کنند که حرف نیابت از حرف دیگر کرده باشد اما فقط در همان مورد و بصورت شدوذی و استثنایی، نه بصورت قیاسی و فراگیر.

در ارتباط با آن نظر منسوب به گروه کوفیون آقای محمد دمنهوری در «رسالة فی مذهب الکوفیین و البصریین فی حروف الجر» متذکر این نکته می‌شوند که گروه کوفیون در باب نیابت خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: الف) جمهور کوفه: نیابت حقیقی است. ب) بعضی کوفیون متاخر: نیابت مجازی است؛ یعنی از باب استعاره تبعیه است. که بلاغیون هم در این نظر با دسته دوم از کوفیون همراه‌اند. (اصیل محمد کاظم، ۲۰۱۸م، ص ۵۵) همچنین طبق بیان نحو وافی درباره نظر منسوب به بصره، این عده وقتی به مرحله آخر کار یعنی نیابت می‌رسند این را به صورت مجازی قبول می‌کنند؛ یعنی همین حالتی که کوفیون متاخر معتقدند نه نیابت حقیقی با این تفاوت که بصره در مرحله آخر بصورت استثناء و سماع قبول می‌کند نه قیاس. (حسن، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۹۶)

نکته دیگری که درباره نظر بصره باید به آن اشاره کرد این است که ابن هشام این مطلب که بصریون سعی در ارائه یک معنای اصلی و پایه‌ای برای هر حرف یا کلمه دارند را متذکر نشد. و این در روش بصریون از جمله سیبویه و مبرد واضح است. مگر اینکه کسی بگوید منظور ابن هشام از مرحله تاویل در نگاه بصره همین قضیه منظور ماست؛ در این صورت تاویل یعنی برگردان معنی حرف به یک معنای اصلی.

عباس حسن در نحو وافی در رابطه با نظر کوفیون اشاره به دلیلی که پشتوانه نظر ایشان است می‌کند. این مضمون از نگاشته‌های او پیداست: آن مساله اصلی که کوفه بر آن تکیه می‌کند این است که آن معانی که گفته می‌شود هر چند زیاد هم باشد اما «شیوع و شهرت دارد» آن هم بصورتی که بلافاصله بعد از شنیدنش سامع معنی را می‌گیرد و به ذهنش متبادر می‌شود. این تبادر هم نشانه حقیقی بودن معنایش است. اصلاً تضمین و مجاز برای جایی است که معنی متبادر به ذهن نباشد و زود منتقل نشود و در فهم آن سختی باشد. (حسن، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۹۷)

اما آیا واقعا این نظرات منسوب به کوفه و بصره برای همه آن هاست یا بعضی از ایشان؟ اصلاً این مساله را باید کوفی و بصری کرد؟ باید دانست شخصی چون سیبویه در جایی نیابت



«من» از «عن» را قبول می‌کند. و مثال ﴿أَطَعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ﴾ (قریش، ۴) را می‌آورد. (سیبویه، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۲۱۷). ممکن است از طرف کسانی مثل ابن هشام که آن توضیح را درباره نظر همه بصریون داده بودند جواب داده شود که این کار سیبویه هم نه از باب قیاس بلکه وقتی است که دیگر راه چاره‌ای ندارد. یعنی سیبویه نیز در همان مسیر نحوات بصره قدم بر می‌دارد و در مرحله آخر بصورت سماعی نیابت را در رابطه با حرف «عن» پذیرفته است. اما جوابی که دسته مخالفین با نظر ابن هشام به اشکال احتمالی وی می‌دهند ارائه نظر افرادی از بصره مثل ابن سراج است که گفته: «بدان عرب گاهی در معانی حروف گسترده‌گی و توسیع به خرج می‌دهد و بعضی را به جای دیگری قرار می‌دهد. وقتی که معانی به هم نزدیک شوند. مثلاً حرف باء از این دسته است که گفته می‌شود (فلان بمکة) (فلان فی مکة) که هر دو جایز است برای رساندن این معنی. چرا که وقتی می‌گویی (فلان بموضع کذا و کذا) در واقع از التصاق وی به آن مکان خبر داده‌ای. و هنگامی که بگویی (فلان فی موضع کذا) خبر داده‌ای از اینکه آن موضع وی را در بر گرفته است و او نیز در ظرفیت آن موضع قرار گرفته است. حالا که دو حرف در معانی به هم نزدیک شدند زمینه تناوب و تعاقب را فراهم می‌کند. اما اگر معانی شان متباین شدند اجازه نیست.» با توجه به این کلام بعضی از پژوهشگران خواسته‌اند نتیجه بگیرند که آنچه امثال ابن هشام می‌گویند از تقسیم‌بندی نظر بصره و کوفه درست نیست. (العطیة، بی‌تا، ص ۲۳۵) همچنین مقاله مذکور در رابطه با نظر واقعی کوفیون نیز نظرات قابل تاملی دارد.

سامرایی برای نیفتادن در دام تعمیم نظر کوفیون به همه آن‌ها و نظر بصریون به همه ایشان در کتاب خود هر یک از این دو نظر را به جمهور از گروه کوفه و جمهور از بصره نسبت داده است. (سامرایی، ۱۴۲۳هـ.ق، ج ۳، ص ۶)

تضمین (طبق کتاب معانی النحو، ج ۳، ص ۱۰)

تعریف: یک لفظ معنای یک لفظ دیگر را هم در خود بگیرد در نتیجه حکمش را بگیرد.

فایده: یک کلمه می‌آوری و کار دو کلمه را انجام می‌دهی.

ارتباط به بحث ما: طبق نظر بصره و همچنین آقای سامرایی خیلی از این مواردی که نحوات

می‌گویند با تضمین خارج می‌شود.



ظرافت‌های معنایی که از به کار گرفتن تضمین البته در جای مناسب خود به دست می‌آید: در مثال (فياقوم من ينصرني من الله إن طردتهم): وقتی بگویند (من ینجینی من الله) این یعنی چه کسی او را از دست خدا خلاص می‌کند و رهایی می‌بخشد. ولی وقتی (من ینصرنی من الله) را بگویند یعنی چه کسی او را خلاص می‌کند اولاً، و ثانیاً با خدا هم رویارو می‌شود. در برابر خدا هم می‌رود. که این معنی در آن تضمین شده است.

آیا تضمین قیاسی است؟

بهترین نظر آنچه مجمع لغت قاهره گفته است:

بله قیاسی است به سه شرط:

۱. تحقق ارتباط مناسب بین دو فعل
 ۲. وجود قرینه؛ برای مخاطب که ملاحظه فعل دیگر را هم بفهمد.
 ۳. تضمینش با ذوق عربی بسازد.
- یک توصیه (از آقای سامرای): اگر شما تضمین به کار می‌برید باید به خاطر یک غرض بلاغی باشد.

بررسی نظرات عده‌ای از نحات درباره رویکردشان در معانی حروف

ابوالفتح ابن جنی: وی متمایل به نظر بصره است؛ در ابتدا که نظر کوفه را مطرح می‌کند خیلی از آن به خوبی یاد نمی‌کند. سپس می‌گوید آن را به کلی رد نمی‌کنم اما می‌گویم در بعضی موارد می‌شود نه هر جا و بدون ضابطه؛ بلکه باید احوال و اقتضاءات کلام را در نظر گرفت. نمی‌تواند آزاد بی‌قید و شرط باشد چرا که به کلماتی فاحش می‌رسد همچون (زیدٌ فی الفرس) در حالی که منظور «علی الفرس» است! سپس تضمین را تایید می‌کند. هر چند که ظاهراً اسم تضمین را برایش به کار نمی‌برد اما دقیقاً اشاره به همان تضمین است.

ابن هشام انصاری: ایشان معتقد است که مذهب کوفیون تعسف کمتری دارد؛ یعنی به ظاهر معنی نزدیک‌تر است. پس وی متمایل به کوفه است. هر چند در میدان عمل و در مباحث کتاب خود مغنی اللیب بسیار دیده می‌شود که همچون بصریون رفتار می‌کند. (ابن هشام، بی‌تا،



عباس حسن: وی میل به نظر مشهور نحات کوفه دارد. آن را نفیس می‌داند. چون حالت آن عملی است و از دست به دامن مجاز و تاویل شدن به دور است. و همه معانی در این نظر حقیقی است؛ چه حقیقت لغوی چه حقیقت عرفی. و این که چند حرف هم در افاده یک معنی مشترک باشند غرابتی نیست چون در کتب لغت این رایج است که آن را اشتراک لفظی می‌نامند. از طرفی دلیل دیگر وی بر انتخاب نظر کوفیون اشاره به این موضوع دارد که آنچه آنان برای معانی حروف انتخاب می‌کنند همگی حقیقت عرفی حساب می‌شوند حتی اگر لغویاً حقیقت نباشند. و همین نشانه شایع بودن معانی منتخب است. پس از آن رفع عیب می‌شود. (حسن، ۱۳۶۷هـ.ش، ج ۲، ص ۵۰۱)

مرحوم مصطفوی: رویکرد ایشان در کتاب «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» رویکردی است که بدنبال ارائه یک روح معنایی واحد برای هر حرف یا کلمه است. به عنوان مثال ایشان در کتاب خود در بحث «باء» بعد از بیان معانی مختلف آن می‌گوید: «اصل واحد در باء معنای ربط است. اما این اختلاف معانی از جهت اختلاف مواضع و فعل‌ها و موضوعات (شرایط موجود) حاصل می‌شود. در نتیجه معنای ربط با تفاوت احکام و موضوعات تفاوت می‌کند و در هر جا به حسب خودش است.» (مصطفوی، ۱۳۶۸هـ.ش، ج ۱، ص ۲۰۳)

سامرایی: در کتاب معانی النحو خود به سمت نظر بصریون می‌رود. (سامرایی، ۱۴۲۳هـ.ق، ج ۶، ص ۳) خلاصه نظرش را اینگونه می‌توان بیان کرد: اصل بر داشتن معنای اصلی در حرف است. اما گاهی این توسعه پیدا می‌کند و دو معنی به هم نزدیک می‌شوند؛ که خودش دو نوع است: الف) یا توسعه‌ای که تفاوت هنوز باقی است. ب) یا توسعه‌ای که تفاوت کنار می‌رود و به معنای حرف دیگر می‌رسد کاملاً. پس شرط اینکه نیابت کنند این است که معانی به هم نزدیک شوند.

البشتی الطیب بشته: اشکالات ایشان به نیابت: الف) اگر حروف بدون دقت در استعمال و بدون فهم آن معنایی که در آن حال و مقتضای حال ارائه می‌شود به جای همدیگر به کار روند این یک خروج از وضع اصلی حرف در نصاب مشخص آن است. ب) اصلاً خروج حرف از معنای اصلی صحیحش تکلف است؛ بلکه فهمی دارای خطاست. چون غلط انداز می‌شود. چون دلالت کلام را پیچیده می‌کند. (الطیب بشته، ۲۰۰۸، ص ۱۵۱)



نتیجه‌گیری

این اختلاف نظر فقط بصورت بصری و کوفی نیست.

از آنچه گذشت می‌توان نتیجه‌ای گرفت که بین همه این نظرات مشترک بود؛ اینکه باید از تکلف و تعسف پرهیز کرد.

اما اگر بخواهیم دقیق‌تر نگاه کنیم قطعاً اگر منظور کوفیون یا هر کسی در قضیه نیابت حروف قیاس مطلق باشد این تکلف و تعسف دارد. و از آن طرف اگر کسی بخواهد عدم نیابت را قیاس مطلق بگیرد و نیابت را به هر وجهی رد کند ولو شاذاً این نیز دچار تکلف و تعسف شده است. اما تاویل و تضمین که راه بصریون بود نیز در اصل یک راهکار خیلی خوب است که ظرفیت‌های معنایی و بلاغی را بسیار گسترده‌تر می‌کند. و با این رویکرد می‌توان به ظرافت‌های زیبایی در کلام عرب مخصوصاً قرآن کریم دست یافت همانطور که جار الله زمخشری در کتاب خود اینگونه عمل کرده است. اما شرط استفاده از این دو وسیله گرانها نیز عدم افراط و به تکلف افتادن است.

مطلب دیگر «روح معنایی واحد» است که او نیز وجودش غیر قابل انکار است و بسیار معنی را ظریف می‌کند.

اینجا اسلوب صحیح را معرفی کردیم که حکم را روشن می‌کند. تشخیص راه درست در هر موضوع جزئی وظیفه این مقاله نیست و در آن نمی‌گنجد. اما با بهره‌گیری از این اسلوب می‌توان به راحتی در هر موضوع راه صحیح به دست آورد.

ارائه رویکردی منظم و نوپدید در باب توسعه و تضییق معانی حروف (جمع‌بندی):

گام اول: تجمیع همه استعمالات مختلف (بدون رد کردن)

بهترین راه برای تجمیع این‌ها استفاده از کتب نحوی مثل مغنی اللیب هست.

گام دوم: یافتن معانی موضوع له قطعی این حروف

راه یافتن معنای موضوع له: بیشتر از راه تبادر به ذهن و اطراد معنی.

توضیح:

التبادر بالذهن: انسباق المعنی الی الذهن (معنی که پیشی می‌گیرد به ذهنیت زودتر از بقیه)

معنایی که پیشی گرفت می‌شود می‌شود موضوع له.



الاطراد: شیوع؛ هنگامی که کلمه‌ای در یک معنی کثرت استعمال داشت و در همه مجال‌ها وجود داشت نه اینکه فقط در زمینه‌های خاص مجازی و اغراض بلاغی باشد. چون وقتی مختص به یک مجالی شد یعنی دیگر معنای موضوع له نیست.

گام سوم: پیدا کردن روح معنایی واحد

این می‌شود اشتراک معنوی. یعنی برگردان معانی به یک معنا که موضوع له است.

نکته: این روش در بعضی مواضع امکان دارد ولی نه لزوماً در همه جا. اگر جایی امکانش

نبود به سراغ مرحله بعد می‌رویم.

گام چهارم: اشتراک لفظی

اشتراک لفظی هم برای جایی است که معنا موضوع له است. راه تشخیص آن از نشانه‌های

موضوع له است. در این حالت اشتراک لفظی می‌گیریم هر چند که خلاف قاعده است.

پس در جایی که موضوع له آن ثابت نشده است نمی‌توان اشتراک لفظی گرفت.

گام پنجم: توجیه کردن با اغراض و دواعی متکلم

نکته: اینجاست که کم کم از معنای موضوع له خارج می‌شویم.

سختی‌های این حالت از مجاز کمتر است؛ اما در همه حال نیز نمی‌توان استفاده کرد. بلکه

باید با فهم عرف بسازد (یعنی سیاق و قرائن)

گام ششم: تاویل عرفی بی تکلف به نحو ظهوری.

این همان است که ابن هشام می‌گوید تاویلی که لفظ آن را قبول می‌کند و تاب تحمل آن را دارد.

به عنوان مثال: در آیه «وَأَلْصَلْبَنَّاكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ» می‌گویند صلیب کشیدن درون تنه

درخت که امکان ندارد. چون مصلوب را روی چیزی به صلیب می‌کشند. ولی اگر کمی دقت

کنیم می‌بینیم که استفاده از «فی» به جای «علی» می‌تواند یک سری ظرافت‌های معنایی را

برساند که آنقدر این مصلوب بر تنه درخت غالب شده است که تشبیه به آنچه داخل تنه باشد

شده است. شرط: باید عرفی باشد. بی تکلف باشد و ظاهر کلام همراهی کند.

گام هفتم: تضمین.

توضیح این روش در فصلی جداگانه در این مقاله گنجانیده شده که بحث آن گذشت.

گام هشتم: نیابت حروف جر از هم دیگر.



این همان استعاره (نیایی) است. استعاره هم یک نوع مجاز لغوی است؛ مجازی است که علاقه اش مشابهت است.

توجه: این گام آخر است؛ یعنی قبل از آن هفت مرحله وجود دارد که بعید است جواب ندهند. اما وقوع این مرحله هم نا ممکن نیست اگر بقیه راهها جواب نداد.





فهرست منابع

١. قرآن الکریم.
٢. ابن جنی، عثمان [بی تا]. *الخصائص* (چاپ سوم). بیروت: دار الکتب العلمیة.
٣. ابن سراج، محمد بن سهل (١٤١٧هـ.ق)، *الاصول فی النحو* (چاپ سوم). بیروت: مؤسسة الرسالة.
٤. ابن هشام، عبدالله بن یوسف [بی تا]، *معنی اللیب عن کتب الأعراب* (چاپ چهارم). قم: کتابخانه حضرت ایت الله العظمی مرعشی نجفی.
٥. اصیل، محمد کاظم، خالد، عبد فزّاع (٢٠١٨م). *رسالة فی مذهب الکوئین و البصرین فی حروف الجر لمحمد الدمهوری*. نشریه القادسیة فی الآداب و العلوم التربویة، مجلد ١٧، شماره ٣.
٦. حسن، عباس (١٣٦٧هـ.ش)، *النحو الوافی مع ربطه بالأسالیب الرفیعة و الحیاة اللغویة المتجددة* (چاپ دوم). تهران: ناصر خسرو.
٧. سامرائی، فاضل صالح (١٤٢٣هـ.ق). *معانی النحو* (چاپ دوم). قاهرة: شركة العاتک لصناعة الاعراب.
٨. سیویه، عمرو بن عثمان (١٤٠٨هـ.ق). *کتاب سیویه*. تحقیق عبدالسلام هارون (چاپ سوم). قاهره: مكتبة الخانجی.
٩. الطیب بشنة، البشتی (٢٠٠٨م). *قضية النيابة بین حروف الجر و موقف النحاة منها*. مجله نشریه اللسان العربی، شماره ٦١.
١٠. العطیه، أحمد مطر (١٤٢٩هـ.ق). *حروف الجر بین النيابة و التضمین*. مجله التراث العربی شماره ١١٢.
١١. مصطفوی، حسن (١٣٦٨هـ.ش)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم* (چاپ اول). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.